**درس خارج فقه استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: زکات**

**14040125**

**جلسه 99**

**متن خام**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث در مورد این بود که **روایت سعد بن سعد که زمان وجوب زکات را اذا ما صرم و اذا ما خرص تعبیر کرده بود چگونه معنا کنیم** این روایت را و وجوب که در کلمات آقایان هست یا می شود ذکر کرد

 **یک وجه** این بود که ما بگوییم خرص مربوط به نخل و عنب باشد و صرم مربوط به غیر آنها باشد خب اگر مراد از صرم و خرص خود صرم باشد نه زمان صرم. زمانی که متعارف هست صرم کردن و مراد از خرص هم خود خرص باشد **مشکل** این هست که در جلسه قبل اشاره کردم خرص در موضوع وجوب دخالت ندارد این طور نیست که وجوب زکات متوقف بر خرص باشد اصلاً خرص برای تعیین مقدار زکات هست تا سهم فقرا از سهم مالک جدا بشود و بتوانند مالک تصرف کند با تخمین سهم فقرا.

**(وجه دوم)** روی همین جهت خرص را باید معنا کرد زمان خرص، زمانٌ یتعارف فیه الخرص. آن وقت اگر چنین معنایی کردیم ممکن است ما صرم را اول زمان تعارف خرص صرم معنا کنیم نه زمانی که غالباً خرص در او صورت می گیرد که در همان زمان خرص باشد یعنی زمان امکانیت الصرم زمانی که ممکن است صرم باشد و با این صرم کردن یک استفاده آن نیست خب این باشد با خرص یکی می شود که **مرحوم شیخ انصاری** این طوری معنا کرده البته این معنا ذاتاً خلاف ظاهر روایت است ظاهر اذا صرم وقتی به معنای زمان صرم گفتیم زمان تعارف صرم است نه زمانی که ممکن است صرم شود ولو تعارف نداشته باشد اینکه مرحوم آقای ولی در مقام جمع بین روایات ممکن است ما به این معنا ملتزم بشویم بگوییم که اولاً در مقام جمع بین صدر و ذیل خود همین روایت چون از یک طرف زمان خرص را زمان وجوب قرار داده از یک طرف زمان صرم برای اینکه این دو تا را با همدیگر جمع کنیم بگوییم مدار بر اول ازمنه امکان صرم است و جمع بین این روایت و روایت دیگر سعد بن سعد که مدار را بر خصوص خرص قرار داده بود آن هم ممکن است به این وجه قرار بدهیم این وجهی که مرحوم شیخ گفته در مقام جمع، وجه قابل توجهی است حالا یا متعین است یا وجه بهتر از او وجود دارد یا وجود ندارد آن بحثی است که بعداً باید در موردش بپردازیم خب این وجه دوم که محصلش این است که صرم را به خرص برگردانیم صرم را یک طوری معنا می کنیم که بازگشت می کند زمان صرم زمان خرص می شود

 **وجه سوم** وجهی هست که در کلام **شیخ انصاری** مطرح شده بحث تخییر گفت ایشان این را حمل بر تخییر کرده البته **آقای حکیم اینجا اشکال کردند** ایشان می فرماید که فتخییر مضافاً الی أنه خلاف ظاهر باب الجمع و مضافاً الی ان التخییر لایلائم مال الزکاة من جهت الوضع أنه لتعین الوجوب فی زمان الخرص علی ما ذکره من انه قبل الزبیبیه بمدة این تعبیر را دارد.

 سه تا اشکال در واقع ایشان مطرح کردند این اشکال سومی که اول یک توضیح در مورد اشکال سوم بدهم ایشان می گوید که مناف لتعین الوجوب فی زمان الخرص علی ما ذکره من انه قبل الزبیبیة بمدة ظاهراً مراد ایشان این است که آن روایت دیگر سعد بن سعد که زمان خرص را فقط تعیین کرده اگر این طور معنا کنیم این دو تا روایت با همدیگر کانّ معارض می شود این طوری کان می خواهم بیع بفرمایند در عبارت قدری ابهام دارد

 **(جواب اشکالات)** این اشکالات ثلاثه که ایشان کردند این اشکالات در صورتی می تواند مطرح باشد که شیخ طوسی ذاتاً روایت را حمل بر تخییر کرده باشد ولی اگر از باب جمع عرفی حمل به تخییر کرده باشد هیچ کدام از این اشکالات وارد نیست ایشان می گویند منافات با واو جمع دارد ایشان قبول دارد جمع عرفی تصرفی در روایت هست برای اینکه این روایت را مثلاً با آن روایت دیگر سازگار بسازد یک واو ولو ظاهرش این هست که هر دو اینها با تحقق داشته باشد ولی می شود این واو را حمل بر تخییر کرد یک نکته بعد عرض می کنم

 این که ایشان می گوید که زکات جنبه وضعی دارد وقتی جنبه وضعی دارد دیگر تخییر در آن معنا ندارد شیخ انصاری ظاهراً می خواهد بگوید که ولو ظاهر روایت این است در مقام بیان حکم وضعی زکات است ولی جمعاً می توانیم آن را حمل کنیم که ناظر به حکم وضعی زکات نیست ناظر به زمان اخراج زکات هست که مخیر هست که زمان خرص آن را اخراج کند یا زمان صرم اخراج کند ایشان جمعاً به این ادله ظهور بدوی روایت در اینکه ناظر به جنبه وضعی زکات هست را از او رفع ید می کند اینکه شما می گویید به اصطلاح با وضعی بودن زکات منافات دارد خب شیخ هم می گوید منافات دارد ولی جمعاً این وجه را ملتزم شده.

 این که شما می گویید منافات با تعین خرص که در روایت سعد بن سعد دیگر وارد شده خب ایشان می گوید بله منافات دارد ولی جمعاً روایت سعد بن سعد را باید حمل کنیم بر اینکه یکی از چیز هست فرض کنید ما در روایات داریم یک روایت می گوید که مثلاً کفاره را عتق رغبه تعیین شده در یک روایت کفاره را اطعام ستین مسکینا تعیین شده آقایان جمع می کنند می گویند حمل به تخییر می کند چون هر یک از این روایتها یک ظهور قوی یا نصوصیت دارند یک ظهور ضعیفتر دارند هر دو اینها در اینکه می شود عتق رغبه کرد و می شود اطعام ستین مسکینا کرد ظهور قوی دارند ظهورش در إجزا مذکور در روایت خیلی قوی است یا نص است ظهورش در تعین به آن قوت نیست به قرینه نصوصیت روایت هر روایتی در اجزا مذکور در آن روایت از ظهور روایت دیگر در تعیین رفع ید می کند این دیگر وجه متعارف هست در جمع عرفی اینکه ما بخواهیم به این وجه جواب بدهیم وجه درستی نیست البته باید دید آیا این طور تصرفات که هم روایت را حمل بر زمان اخراج بکند بعدش هم حمل بر تخییر کنیم این وجه در مقام جمع عرفی هم درست هست یا درست نیست به نظر می رسد که در مقام جمع عرفی هم درست نیست اشکالات آقای حکیم وارد نیست ولی اشکالات آقای میلانی وارد نیست ولی اصل این مطلب که ما بگوییم که مخیر است زمان خرص اخراج کند یا زمان صرم اخراج کند آخر زمان اخراج هیچ یک از این دو تا زمان نیست زمان متعارف اخراج نه. خرص خرص می کنند برای اینکه اخراج نکنند پس بنابراین چیز گفته در این زمان می شود اخراج کرد زمان صرم هم که اخراج نمی کنند بعد از صرم تازه باید عرض کنم باید تصفیه بشود بعد آن مراحلش را بگذارند در مورد عنب هم باید تبدیل بشود به زبیب و امثال اینها آن زمان متعارف اخراج را بگوییم این روایت اصلاً به آن ناظر نیست یک زمانهای غیر متعارف اینها را خیلی خیلی بعید است اینکه حمل به تخییر اصلاً ولو جمعاً ولو در مقام جمع عرفی هم کاملاً مستبعد هست علاوه بر اینکه اصلاً حمل بر این روایت برای اینکه ناظر به مقام اخراج هست بسیار مستبعد هست زمان اخراج تقریباً روشن است یعنی زمان وجوب اخراج زمان وجوب اخراج روشن است اجماعی هم هست که زمان وجوب اخراج کی است که بگوییم این روایتها ناظر به آنها هست خیلی مستبعد است

به نظر می رسد این وجهی که مرحوم شیخ حمل به تخییر کرده جا ندارد این وجه سوم

**وجه چهارمی** که اینجا ذکر شده یک کلامی هست در کلام **آقای حکیم** ذکر شده آقای حکیم این جا در مستمسک

شاگرد: حاج آقا می تواند به آن زکات زکات که نه برای موقع صرم و حصاد یک چیزی که می دهند برای فقرا

استاد: نه به آنها ربطی ندارد ربطی به آن بحثها ندارد آن یک حکم دیگر است

شاگرد:اگر می شود به آن امر بشود

استاد:نه وقت الحصاد اصلاً به اینها ربطی ندارد آن خرصش معنا ندارد آن، مقدار، تعیین نمی شود نه به آن ربطی ندارد

 عرض کنم خدمت شما آقای حکیم می فرمایند که به صحیحه سعد بن سعد استدلال شده برای مسلک معروف. حالا من عبارت آقای حکیم را بخوانم در مستمسک ایشان می گوید صحیحه سعد بن سعد که تمسک شده را جواب می دهد فیه مع ان ظاهره السوال عن وقت وجوب اخراج لاوقت التعلّق نفهمیدم این از کجای این روایت وقت وجوب الاخراج. عبارت این است متی تجب علی صاحبها. تجب الزکاة علی صاحبها یعنی وقت تعلق دیگر وقت اخراج نیست که این می گوید ظاهر سوال از وقت وجوب اخراج انگار کلمه وجوب را ایشان دیده می گوید وجوب مربوط به حکم تکلیفی است نه وجوب وضعی هم وجوب داریم دیگر وجوب لازم نیست تکلیفی باشد که وجوب باشد وجوب به معنای ثبوت است لغةً بله اگر متعلق وجوب، فعل باشد آن ظاهرش این است که عرض کنم زمان اخراج هست ولی زکات به معنای خود آن حقی که زکات به معنای مال مخرج در مال هست و یعنی اینکه در مال من بر من این مقدار به گردن من باشد از مالم مال فقرا بشود اینکه وقت وجوب اخراج هست نه این خیلی روشن است که مراد وقت التعلق است بله اینکه جمعاً بین ادله ما بخواهیم آن را حمل کنیم در بعضی از این وجوب یک حرف دیگر است این ظاهر بدوی را سوال من وقت اخراج بگیریم اینها خیلی دور از به اصطلاح نظر هست یک

شاگرد:باز برای او وقت اخراج مهم است یا وقت تعلق

استاد: هر دو هر دو مهم است ولی آن که مورد سوال هست وقت اخراج نیست وقت اخراج آن روشن است

شاگرد: در عرف آن زمان که آنچه که گفتند وقت اخراج

استاد: هر دو نخیر وقت تعلق وقت تعلق مهمتر از وقت اخراج است اینها گفتند دیگر ثمراتی که در این بحث هست بعضی وقتها تعلق است ثمرات بسیار مهمی دارد که این بحثها مطرح شده است از قدیم هم مورد بحث بوده چون وقت تعلق مثلاً ثمرات مهم دارد اگر شما هر زمان وقت تعلق باشد خرید و فروشی که قبل از آن انجام بشود خرید و فروش اگر قبل از آن انجام بشود به اصطلاح زکات بر بایع است اگر بعد از آن انجام بشود زکات بر مشتری است نمی دانم یا برعکس اینها دیگر احکام پنج شش تا حکم اینجا دارد که ذکر کردند دیگر ثمرات بسیار مهمی است اصلاً بحث به خاطر آن ثمرات هست خب ایشان می گوید و فیه مع ان ظاهره سوال ان وقت وجوب الاخراج یا وقت تعلق انه لیس فی دلالة علی ان وقت الصرم حین بدو الصلاح.

استدلال به این روایت به وقت صرم نیست به وقت خرص است می گویند وقت خرص وقت بدو صلاح است ایشان کان نمی دانم این استدلال را چطوری گرفته که این طور پاسخ داده بله حالا آن جالب نیست آن که حالا می خواهم بگویم ادامه عبارت ایشان است اینها حالا جنبه های هست که از بحث کنونی ما خارج است ایشان می گوید بل ظاهر عطفه بالواو علی الصرم این عبارت من ببینم درست نوشتم

شاگرد: ظاهراً فی عطفه علی الصرم فی مقام بیان توقیف کما وقت واحداً

استاد:الظاهر عطفه. عبارت قبلی هم درست بود نوشتم علی أنّ وقت الصرم حین بدو الصلاح

شاگرد: لیس فیه دلالة علی ان وقت الصرم حین بدو الصلاح

این وقت خرص ایشان باید نوشته باشد درست شد اصلاً چون بل ظاهر عطفه یعنی عطف خرص بر صرم. این سهو اللسان چون وقت صرم حین بدو صلاح کسی این حرف را نمی زند خیلی این سهو اللسان شده ایشان می گوید وقت خرص این که این بدو صلاح است چه کسی می گوید وقت خرص حین بدو صلاح است و امثال اینها این ناظر به همان خرص است خرص را ایشان صرم تعبیر کرده. آخه آن اصلاً توهم نمی شود این اگر صرم باشد عبارت خیلی اصلاً چطوری عبارت. این همان خرص بود بل ظاهره عطفه بالواو علی صرم یعنی عطف خرص بر صرم. بحث خرص است آن وقت این تازه یک وجه قابل چیزی هست که استدلال به زمان خرص است.

 خب زمان خرص زمان خارجی خرص زمان بدو صلاح بوده اینها وقت خرص را وقت تعارف الخرص معنا کردند و می گویند وقت تعارف الخرص از زمان بدو صلاح درست هم هست حالا بدو صلاح به عنوان بدو صلاح خصوصیت ندراد یعنی زمان ادراک ثمره ما البته عرض می کردیم که مثلاً زمان حصرم بودن آن زمان ولو بدو صلاح را هم به او تفسیر کنیم آن زمان خرص نبوده آن طوری که خرص خارجاً اتفاق می افتاده بعد از اینکه انگور می شده بعد از اول رسیدن میوه زمان خرص بوده ببینید ما میوه یک موقعی زمان رسیدن دارد یک موقع زمان خوب رسیدن دارد خرص زمان اول رسیدن هست در بعضی تعبیرات هم دارد اول التمر.

 این نکته را ضمیمه بکنم که ظاهراً زمان بسریت نخل از همان زمان، خرص صورت می گیرد چون میوه رسیده ولو خوب نرسیده رسیده ولی خوب نرسیده در بعضی روایت تمر هست که یخرص اول التمر زمان بسریت تمر اطلاق نمی شود ولی اول التمر اطلاق می شود اول التمر یک تعبیر خاصی هست که اطلاق تمر مربوط به بعد از آنهاست یعنی زمانی که خشک می شود ولی اول التمر کان یعنی آن زمانی که تازه تمر رسیده را اول التمر تعبیر می کنند خب حالا پس بنابراین اینکه وقت خرص حین بدو الصلاح هست نه از این روایت از مطلب خارجی که وجود دارد این روایت دلالت بر چیزی ندارد که زمان خرص کی است ولی چون خارجاً زمان خرص زمان تعارف الخرص زمان بدو الصلاح بوده به این خرص هم اشاره کردیم که نمی تواند خود خرص موضوعیت داشته باشد و مراد زمان تعارف خرص است به این استدلال شده .

حالا ادامه آن چیزی که بیشتر مورد نظر من است بحث ادامه اش است ایشان می گوید بل ظاهر عطفه بالواو علی الصرم فی مقام بیان التوحید و کون الوقت واحداً و یکون المراد انه ان صُرِم فی وقته و وقت الوجوب فی ذلک الوقت و ان لم یُصرَم فی وقته یخرص علی صاحبه حینئذٍ و تجب علیه زکات و یکون وقت الخرص هو الوقت المناسب لصرم ایشان جمع بین این دو را این طوری حمل کردند که به یک معنا خرص را به صرم به یک نحوی از انحاء برگرداندند گفتند اگر در زمان مناسب صرم شده باشد صرم کنند خب همان صرم می داند یعنی زمان صرم اگر صرم نکنند باز هم همان زمان مدار هست ولی حالا که آن زمان مدار هست فرق که نکردند خرص می کنند یعنی واجب هست که خرص بکنند و زکات را بر اساس آن خرص محاسبه کنند

 بنابراین وقت زکات واحد است وقت مناسب صرم. وقت مناسب صرم اگر صرم خارجی تحقق پیدا کند با وقت صرم یکی است اگر تحقق پیدا نکند صرم، خرص صورت می گیرد و بر اساس آن خرص زکات گرفته می شود. این ایشان این طوری معنا کرده.

 این وجه هم خیلی مستعبد هست ببینید ایشان می گوید که واجب هست خرص کنند این روایت ظاهرش این است که خرص مفروغ عنه است آن چیزی که واجب هست مفروغ عنه نیست یعنی تحقق ندارد ببینید یک موقعی ما خرص را معنا می کنیم وقت مناسب خرص خب وقت مناسب خرص که دیگه در کلام آقای حکیم اصلاً سازگاری ندارد وقت مناسب خرص همان اول شروع انگور شدن است و یا وقت متعارف خرص است چون این طور که معنا نمی کنند ایشان خرص را خرص خارجی معنا می کند ولی می گوید که باید خرص کنند ظاهر روایت این است که فرض کرده خرص انجام می شود ببینید بعضی چیزها هست که کان به تعبیر مرحوم نائینی موضع تکلیف هستند موضوع تکلیف مفروغ الوجود است با متعلق تکلیف که وجوب به او تعلق می گیرد فرق دارد اینجا می گوید که زمانی که خرص صورت می گیرد آن زمان زمان وجوب است شما می گویید باید خرص انجام بگیرد زمانی که خرص صورت می گیرد یعنی اینکه خرص انجام می گیرد. این را حمل کردن به اینکه واجب است در آن زمان خرص صورت بگیرد خیلی معنای نامناسبی است

 خب این هم وجه چهارم.

 **وجه پنجم** بیانی است که در کلام **مرحوم آقای خوئی** هست که قبلاً هم اشاره کردیم و خواندیم من به اجمال به کلام آقای خوئی اشاره کنم آقای خوئی عبارتش را یک بار دیگر سریع بخوانم

إذ المفروض في السؤال صدق الحنطة و الشعير و التمر و الزبيب و البلوغ حدّا ينطبق عليه الاسم، فلا نظر إلى ما قبل حصول التسمية. و حيث لا معنى لإناطة الوجوب بالصرم أو الخرص الذي هو فعل اختياري للمكلّف فلا محالة يكون المراد التوسعة في وقت الأداء، و أنّه لا يلزم بالإخراج ساعةً صدق الاسم حتى لو كان ذلك جوف الليل مثلًا، بل له التأخير إلى زمان الصرم لو أراد الإخراج من نفس العين، أو الخرص و التخمين لو أراد الأداء من القيمة، فلا دلالة لها بوجه على تعلّق الوجوب حالة الانعقاد و الاشتداد و عند بدو الصلاح.

این طوری معنا کرده این خیلی مستبعد است اولاً برای این که ایشان می گوید مفروض سوال صدق حنطه و شعیر و امثال اینهاست نه اصلاً مفروض هم این نیست این که سوال می کند کی واجب هست کان می خواهد بگوید زمانی که اینها صدق کردند واجب است یا یک زمان دیگری هست هم خود سوال ظهور ندارد که مراد عرض کنم زمانی هست که این اوصاف کان سوال از این هست که آیا این عنوانهایی که در ادله ذکر شده موضوعیت دارد یا عنوان مشیر است مفروض نگرفته که اینها موضوعیت دارد پس سوال از زمان به خاطر این است که این ابهام وجود دارد که اینها موضوعیت دارند یا عنوان مشیر هستند خب این بماند بعد این معانی که ایشان معنا کرده بعد از عرض کنم زبیب شدن خرص معنا ندارد که بدتر از آن صرم اصلاً معنا ندارد اگر موضوع زبیب است زبیب را که دیگر صرم نمی کنند اینکه ما این را بخواهیم بعضیها حمل کردند به زمانی که بالای درخت کشمش بشود بعد زمانی که بالای درخت کشمش بشود عرض کردم آن به ضیاع این می انجامد این حالا یک نکته ای را عرض بکنم

شاگرد: اینکه چقدر زبیب می دهد که قابل خرص که هست

استاد: نه آقای خوئی می فرماید که بعد از اینکه زبیب شد مورد سوال است بعد از زبیب شدن کی وجوب می آید می گوید موقعی که خرص کنند بعد از زبیب شدن که خرص نمی کنند خرص ما قبل از این حرفهاست پس این که اذا صرم و اذا خرص گفته خود همین جواب صریح است بر اینکه مراد بعد از صدق زبیب بودن نیست دیگر اینکه دیگر این با توجه به اینکه بگوییم صریح است به خاطر این است که مرسوم نیست که کشمش را روی درخت بگذارند بماند کشمش بعد از صرم است که کشمش می کنند و امثال اینها اینکه عرض کنم خدمت شما و خرص هم آن موقع صورت نمی گرفته اینکه آقای خوئی معنا می کند اگر بخواهند از قیمت خرص و تخمین خرص و تخمین نمی خواهد فرض این است که صرم شده چیز هست دیگر زبیب شده خب زبیب را می کشند اندازه می گیرند خرص و تخمین ندارد خرص و تخمین مال محصول بالای درخت است که نمی شود کیلش کرد نمی شود وزنش کرد این دیگر بعد لو اراد الادا من القیمه تازه اینکه بگوییم که این خرص و تخمین که یک به اصطلاح حدس و گمان هست شارع این را اجازه داده باشد به عمل به این گمان برای تعیین قیمت چیزی است که هیچ کس نگفته یک معنایی که هیچ کس نگفته اصلاً وجه ندارد آقای خوئی چطوری این معنا را گفته چه عرض کنم و اینکه این عرض کنم بعداً ایشان حمل کرده که سوال از زمان اخراج است آن که «هل متاع تجب علی صاحبها» متاع تجب را حمل بر اخراج کردن این هم این طور معنا کردند امثال اینها خیلی خیلی به اصطلاح عبارتهای روایت از مسیر اصلی دو بردند خب این هم این وجه.

 دو تا وجه هم در کلام **آقای روحانی** در عرض کنم **المرتقى إلى الفقه الأرقى** وارد شده جلد2 صفحه81 من می خواستم المرتقی را بیاورم خود عبارت ایشان را برای شما بخوانم عرض کنم هر دو وجه وجهای خیلی دور از ذهنی است **یک وجه** ایشان می گوید که ما این روایت را حمل می کنیم بر جامع بین صرم و خرص. بعد حالا چگونه جامع گیری می کنند می گویند صرم و خرص هر دو مقدمه است برای تعیین مقدار شی برای تعیین مقدار خب حالا نتیجه چه می شود که فیدل علی مذهب المشهور این چه ربطی به مذهب مشهور دارد اصلاً سر و ته مطلب جفت و جور نمی شود فیدل علی مذهب المشهور حالا علاوه بر اینکه ایشان می گوید که اولاً صرم و خرص به جامع حمل کردن در صورتی هست که واو نباشد او باشد او باشد می گوید مراد جامع است ولی واو را حمل کردن به جامع خب خیلی مستبعد است تازه ما بگوییم صرم خصوصیتی ندارد صرم مقدمه است برای تعیین مقدار شی مقدمه است برای تعیین حالا موقع صرم که مقدار را تعیین نمی کند مقدار بعد از تصفیه و بعد از نمی دانم کشمش شدن و امثال اینها تعیین مقدار هم بعد از خود صرم موضوعیت ندارد بعد و خرص هم زمانی که مقدارش را تعیین می کنند خب حالا این روایت می خواهد بگوید که زمانی که مقدار تعیین می شود آن زمان وجوب می آید زمانی که مقدار تعیین می شود چه زمانی از آن وجوب می آید مذهب مشهور که نمی گویند زمانی که مقدار تعیین می شود آن زمان وجوب می آید تعیین مقدار چه ربطی به تعیین زمان وجوب دارد فرض این است که تعیین مقدار در جایی هست که از اول وجوب آمده بعد برای اینکه مقدار مشخص بشود آن.

 خیلی عبارت عجیبی است من اصلاً متوحه نشدم این چطوری ایشان ذکر کرده و اصلاً چه ربطی دارد به مذهب مشهور حالا بعد فیدل علی مذهب المشهور بعد ایشان می گوید که این معنا متعین نیست البته تقریب کلام مشهور این طور کرده ولی بعد اشکال کرده این معنا متعین نیست ممکن است روایت به گونه دیگری معنا کنیم یادم رفته گونه دیگر عبارت المرتقی را جلد دو صفحه هشتاد و یک را بیاورید

شاگرد: حاج آقا موقع صرم تعیین مقدار انجام می شود.

استاد: موقع صرم به ما هو صرم نه بعد از اینکه جدا کردند تصفیه کردند و اینها خرما را که می چینند خرما را باید جدا کنند از چیزها نمی دانم عنب را کشمش کنند آن هم باید صرم را حمل کنیم به اینکه

* قبل از کشمش کردن متعارف بوده دیگر متعارف نبوده

نه آن موقع که کیل نمی کردند بعدش کیل می کنند

 بعد ایشان این طوری تعبیر می کنند

و الجمع بين الصرام و الخرص ابتداء أمر مشكل، لتقدّم الخرص على زمان الصرام بكثير، فجعل كليهما شرطا للوجوب غير صحيح، إلّا أن يقال: إنّ الشرط للوجوب إنّما هو الجامع بين الأمرين، فإنّ كلا من الصرام و الخرص ممّا يشتركان في تبيين كميّة الثمرة، فكما أنّ الكميّة تكون معلومة عند الخرص، كذلك تكون معلومة بالصرام بسبب الكيل، فيكون شرط الوجوب إنّما هو معلوميّة كميّة الثمرة،

ببینید این روایت شرط وجوب را که نمی خواهد تعیین کند زمان وجوب را می خواهد تعیین کند ایشان کان تصور کرده این روایت می خواهد بگوید برای اینکه زکات باید باید کمیت آن معلوم باشد کمیت آن معلوم باشد و کان به حد نصاب رسیده و این طوری بخواهد معنا کند حالا به هر حال معلوميّة كميّة الثمرة و أنّها تبلغ حدّ النصاب خب اگر زمان به اصطلاح خرص معلوم هست معلوم هست دیگر صرام چه چیزی دارد اگر مراد این است که آن زمانی که ثمره مقدارش معلوم هست آن موقع وجوب می آید اصلاً ایشان کان روایت را این طوری معنا می خواهد بکند در مقام بیان شرط وجوب است نه در مقام بیان زمان الوجوب. می گوید شرط وجوب معلومیت کمیت چیزها هست خب اگر این هم باشد خب چه ربطی به مذهب مشهور دارد بعد می گوید و حينئذ فتدلّ الرواية على المذهب المشهور این طور که من معنا کردم این روایت می خواهد بگوید که یکی از شرائط وجوب زکات این هست که مقدار زکات معلوم باشد کانّ بلوغه حد النصاب باز بازگشت می کند به این معلوم باشد که به مقدار نصاب رسیده خب عیب ندارد حالا صرف نظر از این که اذا ما اصلاً با این معنا سازگار نیست حالا این طور معنا کردیم حالا چه ربطی دارد به مذهب مشهور. مذهب مشهور این است که هنگام حصرم شدن وجوب زکات می آید خب به این ربطی دارد آخر اینها چطوری معنا کنیم من نمی دانم خیلی یک طوری است.

 بعد ایشان ادامه دارد و لكن يمكن المناقشة فيه: بأنّ المعنى المتقدّم غير متعيّن، لاحتمال أن يكون زمان الوجوب هو وقت الصرام، و يكون ذكر «الخرص» لبيان شرط اخر، و هو بلوغ النصاب، فكأنّه عليه السّلام هكذا قال: «إذا صرم تجب الزكاة، و لكن فيما إذا علم البلوغ بحدّ النصاب، من جهة الخرص»، باز ایشان دوباره رفته روی همین مطلب که کان این روایت در مقام بیان شرط الوجوب است نه در بیان زمان الوجوب است می خواهد بگوید که کانّ دو تا زمان صرم واجب است به شرطی که به وسیله خرص چیز را فهمیده باشیم به وسیله. این اصلا با اذا ما خرص و اذا ما صرم و امثال اینها اصلاً سازگار نیست یکی این احتمالاتی که اینها ذکر کردند اصلاً احتمالات قابل چیزی نیست

احتمالات قابل توجه همان احتمالاتی را که عرض کردیم همان شیخ انصاری اینها ذکر کرده آن احتمالی را که ما صرم را بازگشت بدهیم به امکانیت الصرم روشنترین احتمال هست در ما نحن فیه روشنترین احتمال آن احتمال هست که در نتیجه معنایش این است که زمان خرص ملاک است

حالا این را در کلمات آقایان گفتند این روایت اجمال دارد مصباح الفقیه جلد13 صفحه352 گفته اجمال دارد شرح تبصره آقا ضیا جلد2 صفحه448 هم باز به اجمال روایت اشاره کرده. مرحوم آقای خوانساری در جامع المدارک می خواهند بگویند این روایت اگر هم اجمال داشته باشد نتیجه آن این است که ما به آن روایتی که خرص را موضوعیت قرار داده آن را بیاییم مدار قرار بدهیم آن را مدار قرار بدهیم این اجمال هم داشته باشد آن روایت خرص که فقط خرص را گفته قرینه بر رفع اجمال است از این روایت. که بحث اجمالش به آن معنایی که شیخ انصاری کرده بهترین وجه همان است که ما صرم را برگردانیم به خرص. صرم را یک طوری برگردانیم به خرص به قرینه ای که آن روایت فقط خرص را ذکر کرده باز هم موید همین مطلب هست آن احتمالی که مرحوم شیخ ذکر کردند

شاگرد: منظور اینکه اجمال دارد و کنار گذاشته می شود و آن روایت اذا خرص باقی می ماند

استاد: نه جامع المدارک می گوید جلد2 صفحه44 علی فرض الاجمال یرفع الاجمال فی هذه الصحیحه بصراحة الصحیحة السابقه باعتبار الخرص المحمول علی وقت الخرص این طوری معنا می کنند

البته آقای خوانساری به این مطلب توجه دارد می گوید از یک جهت این روایت اجمال دارد که حالا بین صرام و خرص چطوری جمعش کنیم ولی از یک جهت صراحت دارد که حکم در هر چهار تا زمانش را می خواهد بیان کند از یک طرف آن روایت مدار بودن خرص را مشخص می کند از یک طرف دیگر این روایت سعد بن سعد که مربوط به چهار تا نصاب هست مشخص می کند در هر چهار تا هم خرص کردن موضوعیت دارد ایشان این طوری عبارت را معنا کردند یعنی از یک جهت که این روایت از یک جهت اجمال دارد آن این که مدار صرام هست و خرص موضوعیت دارد به قرینه روایت دیگر صرام را باید به خرص برگردانیم از یک طرف دیگر نصوصیت دارد که هر چهار تا مدار بر صرام یا خرص هست خب بعد از اینکه ما صرام را به خرص برگرداندیم نتیجه بحث این می شود که هر چهار تا خرص در آن به اصطلاح موضوعیت دارد و این طوری روایت را معنا کنیم

 البته این معنایی که آقای خوانساری کردند توضیح ندادند که چطوری هست که خرص را موضوعیت قائل می شوند و امثال اینها آن طور که ما معنا می کردیم که این را بازگشت بدهیم به کلام شیخ انصاری معنا خیلی خوب می شود که مراد از صرام اول ازمنه صرام باشد اول ازمنه صرام هم در حنطه معنا دارد هم در شعیر معنا دارد هم در عنب معنا دارد در تمام اینها معنا دارد در خصوص عنب و نخل بازگشت می کند به زمان خرص. توجه بفرمایید **اشکال** نکنید که ما این که می گوییم بازگشت می دهیم به خرص در خصوص عنب و نخل بازگشت پیدا می کند به خرص به دلیل اینکه در مورد حنطه و شعیر خرص مطرح نیست بنابراین این اشکال هم دفع می شود که اگر شما می خواهید این را بازگشت بدهید به خرص برای چه اصلاً صرام را ذکر کرده **پاسخ** مطلب است است که نه ما بازگشت نمی دهیم به طور مطلق به خرص می گوییم در مواردی که خرص مطرح است که در نخل و عنب هست در آن موارد زمان صرام با زمان خرص یکی است چون صرام را اول ازمنه امکان صرام معنا می کنیم که همان زمان خرص است

 به نظر می رسد که **بهترین وجه همین وجهی است که شیخ گفته** اگر ما بگوییم این روایت اجمال هم دارد این را باید مراجعه کنیم به همان روایت دیگر سعد بن سعد فقط این اشکال مطرح می شود که اگر معنایی که مرحوم شیخ گفتند را بپذیریم حالا این یک نکته ای دارد این را بعد فردا در موردش توضیح می دهم من فردا این بحث را جمع می کنم ولی می خواهم **یک نکته** ای را عرض بکنم آن این است که در مورد این روایت بحثهای جالبی جاهایی که نکات قابل توجه دارند را من چند تا را یادداشت کردم اینها را ملاحظه بفرمایید در مصباح الکرامه جلد11 صفحه156، جواهر جلد15 صفحه219 هم از مصباح الکرامه گرفته ریاض جلد5 صفحه88 شرح تبصره آقا ضیا جلد2 صفحه448 جامع المدارک جلد2 صفحه44 المرتقی الی فقه الارقی جلد2 صفحه81 مرتقی در معنا کردن اذا صرم آن دو تا معنایی که کرده معنای جالبی نیست در ادامه نکاتی دارد که آن نکات را بیشتر مد نظر من هست. حالا این دیگر بحثش باشد برای فردا و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد